

شعر چیست؟

شعر در لغت بمعنی عقل ، دراکه ، زیرکی ، فطنت است و در باده امر هم که این اسم بر يك دسته از کلمات و جملات برجسته اطلاق شده و گوینده آنها را شاعر خوانده اند از همین نظر بوده

چه این عده از مردمان بواسطه قریحه باز و فکر آزاد از سایرین ممتاز بوده و نسبت به دیگران عاقل و زیرک شناخته میشدند ولی عجله ما با شعر باین معنی سروکار نداریم و در اینجا بیش از آنچه ذکر شد شرح آن برای ما لازم نیست این لغت را اهل منطق جزو مصطلحات فنی قرار داده و يك مبحث از مباحث نگاهانه منطق را که بقیاس شعری موسوم است بآن اختصاص دادند فیلسوف قرن چهارم قبل از میلاد ارسطو (نویسنده منطق) مقاصد تصدیقی را که نزد عرب بقیاس موسوم است باعتبار ماده به پنج قسمت میکند و یکی از آنها را که قضایای مخیله اے یا موهومی است باسم شعر مینامد و لذا شعر باین اصطلاح عبارتست : از قضایائی که مصداق آنها خیالی بوده و مفاد خارجی نداشته باشند و بقیاس شعری تأثیر بسنکه از استماع این قضایا در نفس شنونده احداث میگردد

بیانش آنکه هر گاه تکلم در اطلاق تضایا و جملات مراعات حقیقت و واقع امری را ننموده بلکه صرف خیال و القائنات نفسانی (خواه موافق با عقیده او — خواه مخالف) به بیان آن میپردازد و با اینکه شما میدانید گفته هانے او موافق با واقع نیست باز از استماع آنها متأثر شده و انفعالی را در نفس خود احساس میکنید . میگویند کلام گوینده شعر و نأثر شما از مفهوم آن بقیاس شعری است

مثل اینکه میشنوید گوینده ای بکلام نثر یا نظم از زیبایی جمال طبیعت و دلپذیری اوضاع گیتی سخن رانده با يك مهارت تامی بنقاشی خیال جمال محیط را در نظر شما جلوه گر ساخته . جهان را در خوبی و صفا بروی دلارای معشوق ، وزمین را در نزهت و خرمی بجاوه جان بخش محبوب ، دامن گوه را از گل و سبزه پرنیان هفت رنگ ، بهنه دشت را از نقشهای طبیعت غیرت نامه ارژنگ ، باد بهار را بنکته جان بخش یار ، و آب روان را بمروارید غلطان ، فضای باغ را بساحت جنان ، و بساط چمن را بروضه رضوان ، و بالاخره دنیای خاك را ازهر آلاشی پاك نموده و از آن بمأمن حور و خوابگاه پریان تعبیر میکند

شما که مستمع هستید با آنکه میدانید این تشبها و تعریفات ابدأ با واقع موافقت ندارد بلکه فقط صرف وهم و خیال است ، باز در شنیدن آنها تأثیر عجیبی را در نفس خود مشاهده میکنید که حتی ممکن است گاهی کیفیت آن شما را بکای از مرحله محافظه کاره دور انداخته بحركات غیر عادی و جنبشهای بلا اراده وادار کند .

و شعر در اصطلاح اهل ادب و علم عروض کلامی است که وزن مخصوص مشتمل بر قافیه باشد ولی در حقیقت این تعریف شعر نیست بلکه تعریف نظم است و شعر مطابق آنچه قبلاً ذکر شد کلامی را باید گفت که از نفس برخاسته شده و زائیده نخیل است

ماهیات نفسانی که عبارات و الفاظ قشنگ ادا شده و دیگرانرا از خاطرات شور انگیز و قریحه تابناک گوینده مستحضر میسازد شعر است ، خواه در لباس نظم مثل انعار نوابغ عمده شرق از قبیل شعراے عرب که در عهد جاهلیت یا بعد از اسلام تا همین حال حاضر آثار آنانرا دیده یا شنیده ایم

یا پارسی سرایان ایران که از قرن دوم اسلام به بعد تا عصر امروزه قد بر افراشته و جامعه دنیا را بروح و احساسات مطبوع خود متوجه ساخته لالی منظومه را از خود بیادکار گذاشته اند
و خواه در گلام تشری مثل آثار اغلب نویسندگان غرب : همر - دانت - شکسپیر -
هوگو - روسو و لثر - و غیره .

و در عرف اروپائیان شعر ترتیب جمله و تشکیل روی و قافیه نیست
[اگرچه آنها هم بوزن های سیلابی معتقدند] بلکه مراد تأثیرات روحی یا
نفسی یکتفر نویسنده یا شاعر است که با آثار محیط بایک نظر دقیق تری مواجه شده
و آنها را با روح مؤثری در لباس الفاظ جلوه گر ساخته

از همین نظر است . قریحه شعر در اشخاصیکه مناظرشان ساده تر و افق
آنان باز تر است ، چه در این صورت توجه نفس به تعینات کمتر بوده
و میتواند متوجه آثار طبیعی شده از صور گوناگون آنها پرده هائی در
قوای متخیله ترسیم نماید

این ترسیم اگر بواسطه قلم بر صفحه کاغذ و غیره بیاید نقاشی است . و هر
گاه بر جملات و حروف منعکس شود شعر است . و بالاخره اگر باز برومهای
الجان و ارتعاشات متناسب صوت نوأم کشت موسیقی است

لذا شعر و موسیقی و نقاشی هر سه دارای یک جنبه اند و از فنون
جاییه و ظریفه بشمار میروند منتهن شعر نقاشی ناطق است . و نقاشی شعر صامت . و
موسیقی شعر ناطق است

بنابراین فرق میان شعر و نثر باصطلاح اروپائیان منتظم بودن و عدم آن است
و الا هر دو در معنای شعریت شرکت دارند

و اینک ما این تعریف را مورد توجه قرار میدهم تا نثر نویسندگان متبحر

عصر حاضر را از موضوع شعر بی بهره نگذاشته و بتوانیم لفظ شاعر را بر آنان اطلاق نمایم

(بقیه دارد)

انتقاد

(حضور حضرت استاد معظم آقای وحید دامت برکاته)

در شماره چهار سال ۱۱ (تیرماه هذمه السنه) مجله ارمنان رباعیات سته محتشم علیه الرحمه درج و مرقوم برد که بکھزار و یکصد و بیست و هشت ماده تاریخ از آن استخراج میشود

شاید که محتشم مرحوم چنین نظریه نداشته و بدین تفسیر هم راضی نباشد چون تمام مصرع ها وقتی که حساب شود مطابق است با (۹۸۴) که نصف این از حروف منقوطة و نصف از حروف بی نقطه است یعنی حروف بی نقطه هر مصرع ۴۹۲ و حروف نقطه دار هر مصرع ۴۹۲ است که جمعاً ۹۸۴ میباید در اینصورت بنظر میآید که مقصود شاعر این بوده است هر مصرع مستقلاً یکماده تاریخ و یک بیت تماماً حروف منقوطة یک تاریخ و حروف مهمله اش یک تاریخ باشد دیگر جمع نمودن مصرعها با یکدیگر موردی و هزارها رساندن ضرورتی ندارد بنا بر فرض مذکور و مرقوم در مجله اگر خدا نکرده محتشم مرحوم یک رباعی دیگر بهمان ترتیب رباعیات سته ارائه مینمود ماده های تاریخ از هزار و پانصد و اگر دو رباعی اضافه میکرد از دوهزار متجاوز میشد و بایستی قبول بکنیم که با یک رباعی چهارصد و بلکه علاوه ماده تاریخ گفته شده

و بعد از آنکه معلوم شد حروفات نقطه دار و بی نقطه تمام مصرعها